

حق به‌مرگی از دیدگاه مسیحیت و اسلام

سید حسن اسلامی*

چکیده

مرگ از روی ترحم یا به‌مرگی، از مسائل بنیادی اخلاق زیستی است که از جهات گوناگونی بررسی می‌شود. آیا می‌توان به استناد اصول اخلاقی به کشتن بی‌درد کسانی اقدام کرد که خود، برای رهایی از درد و رنج پایان‌ناپذیر خویش، خواستار آن هستند؟

این نوشتار پس از مقدمه‌ای به بحث خود در پنج عنوان می‌پردازد:

نخست این عمل را بر اساس عناصر اصلی اوتانازی (euthanasia)، به گونه‌ای روشن تعریف و انواع را آن معرفی می‌کند؛ دوم، دیدگاه مسیحیت را درباره این عمل باز می‌گوید؛ سوم؛ به تحلیل دیدگاه اسلام درباره این عمل می‌پردازد؛ چهارم، دلایل موافقان اوتانازی را گزارش می‌کند که آنان برای اثبات نظر خود بیشتر به دو دلیل استناد می‌کنند: نخست اصل خودآیینی فردی و دیگری اصل شفقت و نوع‌دوستی؛ پنجم به تحلیل و بررسی این دلایل می‌پردازد و کاستی‌های آنها را نشان می‌دهد.

کلیدواژه‌ها: اوتانازی، اخلاق زیستی، اخلاق کاربردی، اخلاق اسلامی، اخلاق

مسیحی، قتل از روی ترحم.

* استادیار مؤسسه آموزش عالی ادیان و مذاهب

مقدمه

بشر در پی تحولات جدید پزشکی به امکانات فراوانی دست یافت؛ هم چون امکان طولانی ساختن طول عمر و درمان بیماری‌هایی که در گذشته درمان ناپذیر به نظر می‌رسید. در کنار این امکان، مشکلی نیز پدید آمده است؛ کسانی که در گذشته بر اثر بیماری کشنده و درمان ناپذیری با اندکی درد و گذرانیدن دورانی نه چندان طولانی می‌مردند، اکنون بر اثر این تحولات ممکن است هم چنان بی‌درمان بیماری‌شان سالیان درازی را سپری کنند و به زندگی طبیعی ادامه دهند. بدین ترتیب، می‌توان مرگ را به تأخیر انداخت و روند بیماری را کند ساخت. این کار گرچه در موارد متعددی به سود بیماران بوده، موجب شده است برخی از بیماری‌ها با کندی اما قاطعانه، تن و روح بیمار را به تدریج مضمحل کند و تن و روح او را بفرسایند و سرانجام با درد و رنج بسیار او را از پای در آورند. اجرای اوتانازی یا یوئینیزیا (euthanasia) و یا قتل از روی ترحم، از راه‌های پیش نهاد شده برای رویارویی با این مشکل است. بر اساس این نگرش، در مواردی که امکان درمان بیماری وجود ندارد و بیمار نیز از درد تحمل ناپذیری رنج می‌کشد، می‌توان از سر ترحم، او را کشت. با آن‌که در تعریف این عمل اتفاق نظری وجود ندارد، می‌توان آن را اقدام به کشتن بی‌درد انسانی دانست که در شرایط یا بیماری دردناک تحمل ناپذیری قرار دارد.

امروزه در برخی از کشورها مانند هلند، گونه‌ای از یوئینیزیا تحت شرایط خاصی مجاز شناخته شده است و گزارش‌های متعددی از چنین قتل‌هایی منتشر می‌شود. هم چنین برخی از کسان مانند دکتر جک کورکیان (Jack Kevorkian)، پاتولوژیست بازنشسته، به عنوان ثاناتولیجیست (thanatologist) یا متخصص چنین مرگ‌هایی شناخته شده و تا سال ۱۹۹۱ هفتاد نفر خواستار یوئینیزیا را به قتل رسانده است. سازمان‌هایی نیز مانند انجمن اوتانازی ارادی (The Voluntary Euthanasia Society) در انگلستان و انجمن شوکران (Hemlock Society) در آمریکا برای قانونی ساختن این عمل فعالیت می‌کنند.

رواج چنین مرگ‌هایی و قانونی شدن آن در برخی از کشورها، این مسئله را از ابعاد مختلفی مطرح ساخته و به مشکلی جدی بدل ساخته است؛ از ابعاد اقتصادی قضیه گرفته تا مسائل اخلاقی آن. این مقاله، به بررسی بُعد اخلاقی این مسئله از منظر دینی و بر اساس آموزه‌های مسیحیت و اسلام می‌پردازد.

تعریف و ماهیت

اوتانازی یا یوئینیزیا (euthanasia) از ترکیب دو واژه یونانی پدید آمده است: پیش‌وند «یو» (eu) به معنای به، خوب، به‌خوبی، و اسم «thanatos» به معنای مرگ. در نتیجه می‌توان یوئینیزیا را به معنای به‌مرگی، مرگ خوب (good death)، یا آسان‌مرگی (easy death) ترجمه کرد. یوئینیزیا به این معنا در برابر یودایمونیا (eudaimonia) یا به‌زیستی و زندگی خوب قرار دارد. (Clarke and Linzey, 1996: 336 and Becker, 2001, V.1: 492) واژه‌نامه تاریخی آکسفورد، یوئینیزیا را مرگی آرام و آسان (Onions, 1998, V.1: 681) تعریف کرده است، اما آنچه امروزه از این اصطلاح فهمیده می‌شود، تنها مردن آسان نیست، بلکه افزون بر آن اقدام به قتل است؛ قتلی که از سر شفقت باشد. به همین سبب، گاه به جای یوئینیزیا از تعبیر قتل از روی ترحم یا "قتل مشفقانه" (mercy killing) استفاده می‌شود. با این همه، به نظر می‌رسد که این تعبیر ابهام دارد و همه آن‌چه را در پس آن نهفته، بیان نمی‌کند؛ زیرا در این تعریف معلوم نیست که مقصود شفقت به چه کسی است؛ شخصی که می‌میرد یا جامعه؟ هم‌چنین آیا طبق این تعریف هر جا کسی احساس کرد که کشتن شخصی از سر شفقت مجاز است، می‌تواند اقدام به این کار کند؟ فیلیپا فوت به این ابهام اشاره کرده و کوشیده است تا آن را بر طرف سازد. (Cahn and Markie, 1998: 783) از این رو، بهتر است به جای پرداختن تعریفی قطعی و آن‌گاه گرفتاری در ابهام، عناصر سازنده یوئینیزیا را معین کرد و آن را از اعمال همانندش هم-چون خودکشی یا خودکشی یاری شده، متمایز ساخت.

اگر کسی بی آن که از دیگری یاری بگیرد، به کشتن خود اقدام کند، خودکشی

کرده است. با وجود این، اگر به پزشکی مراجعه کند و به او بگوید که قصد خودکشی دارد و سپس از او مقدار فراوانی مرفین بگیرد و با آگاهی و راهنمایی پزشک و به کمک آن دارو، به خودکشی اقدام کند، در این حالت آن کس خودکشی یاری شده (assisted suicide) یا خودکشی یاری شده به وسیله پزشک (physician-assisted suicide) کرده است. در این دو صورت، فاعل قتل، خود مقتول به شمار می رود. (Singer, 1993: 295) اما اگر شخص «الف» از شخص «ب» بخواهد تا جان «ب» را بگیرد و او این کار را انجام دهد، یوئینیزیا پیش می آید. بنابراین، نخستین عنصر سازنده یوئینیزیا آن است که پای شخص دیگری در این میان است و دومین عنصر رضایت شخصی است که می میرد. اما این دو عنصر به تنهایی کافی نیست؛ اگر کسی به صرف تقاضا و رضایت دیگری، به کشتن او اقدام کند، مجرم به شمار می رود و استناد به درخواست مقتول اقدام او را توجیه نمی کند. عنصری که یوئینیزیا را از اقدامات مشابه می تواند جدا سازد، دلیل و انگیزه مقتول برای مرگ است. این دلیل، باید رنج و درد بی پایان و پیاپی باشد که شخص تحمل آن را ندارد و یا بیماری کشنده ای باشد که امکان درمانش نیست. در نتیجه، شخص یا باید صبر کند تا به تدریج بر اثر درد فزاینده با رنج بسیار بمیرد و یا راهی بی درد و آسان برای پایان بخشیدن به زندگی خود برگزیند. بیمار از میان دو شر، آن را که شرارت کمتری دارد، برمیگزیند و به مرگی آسان و راحت تن می دهد و دیگری او را مشفقانه می کشد. بنابراین، عناصر اصلی یوئینیزیا عبارتند از: اول حضور شخص دیگر به عنوان فاعل یوئینیزیا؛ دوم، رضایت مقتول و درخواست او برای مردن؛ سوم، وجود درد کشنده و بی پایان و بیماری درمان ناپذیر؛ چهارم، خیرخواهی نسبت به مقتول.

این مورد مسلمی است که همه عناصر اساسی را فراهم آورده است، اما گاه در مواردی سخن از یوئینیزیا به میان می آید که همه این عناصر فراهم نیستند. برای مثال، شخصی سالیان درازی در اغما به سر می برد که برگشت ناپذیر است و در حالت گیاهی زندگی می کند (vegetative state condition)، و متقاضی مرگ خود نمی تواند باشد.

حال اگر پزشکان با تزریق داروی کشنده بی‌درد، او را بکشند و یا دستگاه‌های نگه‌دارنده را از او جدا سازند تا خود به خود بمیرد، آیا عمل آنان نیز یوئیزیایا به شمار می‌رود، یا قتل نفس است؟ با توجه به تفاوت‌های اساسی میان شقوق مسئله، خود یوئیزیایا به انواعی تقسیم می‌شود که احکام اخلاقی متفاوتی دارند.

معمولاً یوئیزیایا به دو نوع فعال و غیر فعال یا انفعالی تقسیم می‌شود: یوئیزیای فعال (active euthanasia) عبارت از آن است که کسی اقدامی می‌کند که به گونه مستقیم به قتل دیگری بینجامد و هدف از این کار کمک به او و ترحم به او باشد. حال آن‌که در یوئیزیای غیر فعال یا انفعالی (passive euthanasia) شخص یا اشخاص در جایی که باید کاری انجام دهند تا قربانی به حیات خود ادامه دهد، از آن خودداری می‌کنند تا او بمیرد و هدفشان نیز کمک به آن شخص باشد. هر یک از این دو نوع نیز به سه صورت دیگر تقسیم می‌پذیرند و در نتیجه شش نوع یوئیزیای تصور می‌شوند:

۱. یوئیزیای فعال ارادی (active voluntary euthanasia) که «الف» به دنبال درخواست و رضایت «ب» و برای پایان دادن به درد بی‌پایان و بیماری درمان‌ناپذیر او با تزریق دارویی کشنده و مرگی آسان به حیاتش پایان می‌بخشد؛

۲. یوئیزیای فعال غیر ارادی (active non-voluntary euthanasia) که «الف» با تزریق دارویی کشنده و بی‌درد، به زندگی «ب» پایان می‌بخشد. اما «ب» در حالتی است که نه تنها درخواست این کار را نکرده، بلکه اساساً امکان کسب رضایت او نیز وجود ندارد؛

۳. یوئیزیای فعال ضد ارادی (active involuntary euthanasia) که «الف» به زندگی «ب» پایان می‌دهد، و با آن که امکان تحصیل رضایت او وجود دارد، این کار را نمی‌کند و یا حتی درست بر خلاف اراده بیمار، به دلیل سن بالا و هزینه بالای نگه‌داری از او، وی را می‌کشد.

۴. یوئیزیای انفعالی ارادی (passive voluntary euthanasia) که «الف» به درخواست «ب» او را می‌کشد، اما به کار خاصی نمی‌پردازد و به جای تزریق دارو، فعالیت‌های درمانی را متوقف می‌کند و او را به حال خود می‌گذارد تا بمیرد؛

۵. یوئیزیای انفعالی غیر ارادی (passive non-voluntary euthanasia) که «ب» در موقعیت ابراز اراده یا رضایت خود نیست، برای مثال، در حالت اغمای برگشت ناپذیر قرار دارد، یا نوزاد ناقص الخلقه است، و «الف» بدون حضور عنصر رضایت، ادامه درمان را متوقف می‌کند تا «ب» بمیرد؛

۶. یوئیزیای انفعالی ضد ارادی (passive involuntary euthanasia) که «الف» با وجود امکان تحصیل رضایت «ب» و گاه بر خلاف اراده او، فعالیت‌های درمانی را متوقف می‌کند و شخص «ب» می‌میرد.

تنها در صورت اول و چهارم اراده و درخواست قربانی وجود دارد. در موارد دیگر چنین درخواستی دیده نمی‌شود و در مواردی بر خلاف اراده مقتول عمل شده است. با این حال، همه شقوق فوق از موارد یوئیزیای به شمار می‌رود و موافقان و مخالفان به بحث درباره جایگاه اخلاقی آن پرداخته‌اند.

آیا همه شقوق فوق، انواعی از یوئیزیای به شمار می‌روند و در نتیجه مشمول حکم اخلاقی واحدی هستند، یا خیر؟ برخی از فلاسفه اخلاق میان یوئیزیای فعال و انفعالی تفاوت گذاشته و تنها یوئیزیای انفعالی (passive euthanasia) را مجاز شمرده‌اند؛ زیرا از نظر آنان میان کشتن (killing) کسی و رها کردنش تا آن که بمیرد (letting die)، تفاوتی اساسی است. از این نگاه، کسی حق اقدام به کشتن دیگری ندارد، اما زنده نگه داشتن دیگران نیز تکلیف نیست. در نتیجه، در موارد لازم از ادامه درمان پر هزینه و بی‌حاصل بیماران درمان‌ناپذیر می‌توان دست کشید. برخی نیز تنها در جایی که اراده شخص قربانی وجود داشته باشد، چنین عملی را مجاز می‌شمارند و معتقدند که محور جواز اخلاقی یوئیزیای اراده شخص و احترام اوست، در نتیجه، هر جا که این عنصر وجود داشت، این عمل مجاز است. برای مثال فیلیپا فوت از این موضع دفاع می‌کند و گونه‌هایی از یوئیزیای مجاز می‌شمارد؛ از جمله آن‌جا که اراده شخص قربانی وجود داشته باشد. (Cahn and Markie, 1998: 795) با این حال، پاره‌ای از محققان میان یوئیزیای فعال و انفعالی تفاوتی نمی‌گذارند و هر دو را مشمول یک حکم اخلاقی و

مجاز می‌دانند. جیمز ریچلز (James Rachels)، یوثنیزیای انفعالی را گاه حتی غیر اخلاقی‌تر از یوثنیزیای فعال یاد می‌کند و در نتیجه در مواردی که بیمار رنج می‌کشد، اخلاقی‌تر آن می‌داند که بیمار را رها نکنند تا با درد بمیرد، بلکه به وضع رنج بار او به کمک دارویی کشنده و به گونه‌ای آسان و بی‌درد پایان دهند. (Curzer, 1998: 705) لیکن بانی ستاینباک (Boonie Steinbock) این نظرگاه را چنین نقد می‌کند که میان اقدام عمدی به کشتن کسی، با اقدام به کار ناگزیری که مرگ دیگری را در پی دارد، اما مرگ هدف فاعل نبوده، تفاوتی جدی وجود دارد. (White, 1997: 201) برخی از فلاسفه نیز بدون ورود به این گونه جزئیات به شکلی کلی به دفاع از یوثنیزیا یا نقد آن پرداخته‌اند. این نوشته، به انواع یوثنیزیا نمی‌پردازد و تنها موردی را که قطعاً همه عناصر یوثنیزیا را در خود دارد، بررسی می‌کند؛ جایی که «الف» به درخواست «ب» و با رضایت او برای از بین بردن رنج و درد بی‌پایان و بیماری درمان‌ناپذیرش، با شیوه‌ای بی‌درد به زندگی او پایان می‌بخشد و هدفش از این کار نوع دوستی و محبت به قربانی است؛ به تعبیر دیگر، یوثنیزیای فعال ارادی.

آیا چنین اقدامی مشروع و از دیدگاه دینی مقبول است، یا خیر؟ آیا می‌توان در شرایطی خاص به برخی از بیماران اجازه داد تا چنان مرگی را درخواست کنند؟ و اگر آنان نیز چنین بخواهند، دیگران اجازه اخلاقی دارند تا به خواسته آنان از سر انسان دوستی عمل کنند؟

دیدگاه آیین کاتولیک

آیین مسیحیت کاتولیک با هر اقدامی از این دست، سرسختانه مخالفت می‌کند و آن را مغایر اراده الهی می‌شمارد. یوثنیزیا از نظر آیین کاتولیک ناقض مهم‌ترین ارزش یعنی ارزش زندگی است. هیچ ارزشی با ارزش زیستن برابری نمی‌کند و این عمل آن را نقض می‌کند. در گذشته این عمل مستقیماً مورد بحث قرار نمی‌گرفت؛ چون موضوع آن طرح نشده بود، اما این کار از خانواده خودکشی به شمار می‌رفت و همان حکم

درباره یوئنیزیا نیز صادق بود و متفکران مسیحی با تحلیل نادرستی خودکشی به نقدهای مخالفان پاسخ می‌دادند. برای مثال، توماس آکویناس^۱ (۱۲۲۵-۱۲۷۴)، خودکشی را نادرست و ممنوع می‌دانست و به شیوه‌ای مدرسی دلایل موافقان خودکشی را نقل و یکایک نقد می‌کند. وی پنج دلیل در دفاع از خودکشی پیش می‌کشد و کاستی آن‌ها را نشان می‌دهد و به استناد کتاب مقدس و حقوق طبیعی به این نتیجه می‌رسد که خودکشی، هم غیرطبیعی و غیراخلاقی و هم ناقض حقوق تشریحی و حقوق تکوینی است. (White: 184) مخالفت کلیسا با خودکشی چنان بود که اگر کسی خودکشی می‌کرد، آداب مردگان مسیحی را درباره او اجرا نمی‌کردند و حتی او را در گورستان مسیحیان به خاک نمی‌سپردند. در شورای اورلئان در سال ۵۳۳ تصویب شد که کلیسا هدایای کسی را که اقدام به خودکشی کرده، قبول نکند. (Rachels, 1989: 202) امیل دورکیم از قوانین ضد خودکشی که گاه دامن حتی خانواده شخص را در برمی‌گرفت و به مصادره کامل اموال شخص فوت شده و آتش زدن جسدش می‌انجامید، گزارشی دقیق نوشته است. (دورکیم، ۱۳۷۸: ۳۹۸) امروزه نیز کلیسا با هر گونه اعمالی از این دست مخالفت می‌کند. شورای واتیکان دو، نیز اعمالی مانند خودکشی و یوئنیزیا را به شدت محکوم کرد و پاپ ژان پل دوم، رساله معروف به «انجیل حیات» (The Gospel of Life) یا «اوانجلیوم ویتانه» (Evangelium Vitae) رادری تهدیدهای قرن جدید برای حیات انسانی نوشت.

او از فرهنگی به نام فرهنگ مرگ نام برده که به گونه‌ای فزاینده در حال گسترش است و به گونه‌های مختلف ارزش حیات انسانی را نادیده می‌گیرد و از قدر انسان می‌کاهد. (Paulus PP. II, 1995: no. 12&64) این رساله با محوریت حیات انسانی و با بازخوانی داستان قتل هابیل به دست برادرش قابیل به زبان امروزی ابعاد مسئله‌ای را

۱. برای آشنایی با زندگی و آرای وی نک: اندیشه و آثار توماس آکویناس، ورنون جی. بورک، ترجمه سید حسن اسلامی، کیهان اندیشه، شماره ۸۴، خرداد و تیرماه ۱۳۷۸.

نشان می دهد که از نظر پاپ، تلاش‌هایی بر ضد حیات را می نمایند. از نظر این رساله، «حیات، به ویژه حیات انسانی، تنها از آن خداوند است. به همین سبب، هر کس بر حیات انسانی حمله برد، به خود خداوند حمله برده است» (Ibid, no. 9) کلیسای کاتولیک در پنج مه سال ۱۹۸۰ با نشر بیانیه‌ای درباره یوئینیزیا بر موضع روشن خود در قبال این عمل پای فشرد و با تأکید بر این که "حیات انسانی بنیاد همه خیرات است"،

این عمل را مساوی با جنایت (murder) شمرد. (Declaration on Euthanasia) موضع آیین کاتولیک بر اساس آموزه‌های کتاب مقدس استوار است. فرمان پنجم از فرمان‌های ده گانه به گونه‌ای قاطع قتل را منع می کند. (کتاب مقدس، خروج، باب ۲۰: ۱۳) این فرمان، متعلق قتل را بیان نمی کند و به همین سبب، به گونه‌ای مطلق شامل هر قتلی می شود؛ چه قتل دیگران و چه خود. (Rachels, 1989: 202) بدین ترتیب، اقدام به یوئینیزیا نقض فرمان، «تو قتل نخواهی کرد» (The Bible, Exodus, 20:13) به شمار می رود. از نظر مسیحیت مرگ و زندگی تنها تحت اراده خداوند قرار دارد: «من می میرانم و زنده می کنم.» (کتاب مقدس، تثنیه، باب ۳۲: ۳۹ و کتاب اول سموئیل، باب ۲: ۶) نادیده گرفتن این حق انحصاری، به معنای تجاوز به ساحت خداوند و غصب جایگاه او است. هیچ انسانی اختیار جان خود را ندارد که هرگاه اراده کرد از آن چشم پوشد. بنابر این نگرش، ژان پل دوم با تأکید می گوید: «از آن جا که یوئینیزیا کشتن عامدانه و اخلاقاً ناپذیرفتنی شخص انسانی است، نقض سنگین قانون خداوند به شمار می رود.» (Paulus II, no.65)

حیات، هدیه خداوند به بشر است، اما این تعبیر را مجازی به کار می برند و نباید نتیجه گرفت که در صورت بی نیازی از پذیرفتن آن می توان خودداری کرد و یا آن را بازپس فرستاد. در حقیقت، این هدیه همراه با خود تکالیفی بر دوش انسان می گذارد.

(Rachels, 1989: 199)

شاید گفته شود که اقدام به یوئینیزیا در مواردی، زاده در ماندگی و اضطراب است؛ درد به گونه‌ای فزاینده، شخص را به چنین عملی ناگزیر می کند. اما از دیدگاه مسیحی

این دلیل ناپذیرفتنی است. درد و رنج بخشی از زندگی مسیحانه به شمار می رود و فرد مسیحی با درد کشیدن، خود را به حضرت عیسی نزدیک می کند و آگاهانه در مصایب او (Lord's Passion) شریک می شود. در نتیجه، تحمل درد ارزشی اخلاقی و دینی است و عملی قهرمانانه به شمار می رود گرچه شخص دردمند می تواند از داروهای ضد درد استفاده کند و این کار مجاز است. (Paulus II, no. 65 and Declaration on Euthanasia).

دیدگاه اسلام

می توان حدس زد که در این زمینه دیدگاه اسلام و مسیحیت یکی باشد؛ زیرا این دو آیین به سنت دینی یگانه ای تعلق دارند و جزو سلسله ادیان ابراهیمی به شمار می روند و از یک سرچشمه برآمده اند. در اسلام نیز هر گونه اقدام به کشتن کسی یا اقدام به قتل خود ممنوع است.^۱ زندگی انسانی ارج دارد و هرگز کسی نمی تواند آن را از دیگری بگیرد. در نتیجه، اسلام خودکشی را نیز حرام می داند^۲ و حتی وصیت کسی را که خودکشی کرده، باطل می شمارد. (مکی عاملی، ج ۵: ۲۲)

قرآن کریم در آیات متعددی بر ارزش حیات انسانی و حق انحصاری خداوند بر مرگ و زندگی تأکید می کند. از این منظر، مرگ و زندگی آفریده خداوند به شمار می رود و هدف از زندگی آزمودن رفتار بشر است:

﴿الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيُبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَهُوَ الْعَزِيزُ الْغَفُورُ﴾؛

(ملک، ۶۷/۳)

حضرت ابراهیم در برابر سلطان ستم گری که خود را حاکم مرگ و زندگی

۱. هرچند، این قاعده با حق قصاص یا مقابله با فساد محدود شده است.

۲. هرچند خودکشی حرام است، اگر کسی به این کار اقدام کند، جسد وی، بر خلاف برخی آموزه ها و اعمال مسیحی، کاملاً محترم است و با آن چونان جسد مسلمان رفتار می شود. از این جهت، هیچ تفاوتی با آن که به گونه ای طبیعی از دنیا رفته، ندارد.

دیگران می دانست، اعلام داشت که پروردگارش کسی است که می میراند و زنده می سازد. (بقره، ۲/ ۲۵۹) در موارد متعددی تأکید می شود که این خداوند است که می میراند و زنده می کند. (آل عمران، ۳/ ۱۵۷) مُلک و مَلکوت از آن خداوند است و خدایی جز او نیست و میراندن و زندگی بخشیدن تنها زبینه او است. (اعراف، ۷/ ۱۵۹)

اسلام، جان همه انسانها را برابر می داند افزون بر این، نه تنها چنین است که جان یک انسان بی گناه را برابر با جان همه انسانها می شمارد. خداوند پس از گزارش واقعه دردبار کشته شدن هابیل به دست قابیل، حکم اساسی و بنیادین خود را درباره حرمت جان انسانی و ارزش حیات مقرر می دارد و به بنی اسرائیل ابلاغ می کند:

﴿مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَن قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا﴾ ؛
(مائده، ۵/ ۳۳)

طبق این حکم هر کس دیگری را، نه برای قصاص یا به دلیل فساد، بکشد گویا همه مردم را کشته است و هر کس نفسی را زنده کند، گویا همه مردم را زنده کرده است.

این حکم ویژه بنی اسرائیل نبوده و اسلام نیز آن را تشریح می کند. به همین سبب، در آیات متعددی به مسلمانان فرمان می دهد که از کشتن بی گناهان بپرهیزد. تنها دونسوع قتل را حق می داند. قصاص و دیگری در مقابله با مفسدان و دفاع از خود. (انعام، ۶/ ۱۵۲) قرآن بر حرمت جان انسان چنان تأکید می فرماید که به سادگی از آن نمی توان گذشت. آن گاه که برای قصاص و انتقام از یک کس، دهها قتل صورت می گرفت، قرآن کریم گستره قتل را تعیین کرد و با تأکید بر حق قصاص، آن را به رعایت حقوق بی گناهان محدود دانست. (اسراء، ۱۷/ ۳۴) البته اسلام قصاص را نیز حق می داند و نه حکم و به گذشت از قاتل و بخشودن این حق سفارش می کند.

از این گذشته، جان انسان احترام دارد و کسی بنا به انگیزه های اقتصادی یا مانند

آن‌ها نمی‌تواند دیگری را به قتل برساند. خداوند کسانی را که از ترس فقر، به کشتن نوزادان خود اقدام می‌کردند، از این کار منع کرده و کشتن نوزادان را گناهی بزرگ می‌داند. (اسراء، ۱۷/۳۲، نیز نک: انعام، ۶/۱۵۲)

بنابراین، کسی حق قتل را ندارد، مگر در مقام قصاص یا دفاع مشروع، حال آن‌که یونیزی یا جزو هیچ یک از این‌ها نیست. به همین سبب، این کار مانند خودکشی در اسلام حرام است. رنج بی‌پایان یا بیماری درمان‌ناپذیر نیز جوازی برای کشتن دیگری به شمار نمی‌رود؛ زیرا اسلام رنج و درد را بخشی از شرایط زندگی انسان می‌داند. (بلد، ۵/۹۰) این رنج بیهوده و بی‌معنا نیست، بلکه لازمه رشد و کمال و حرکت بالنده او به شمار می‌رود. (انشقاق، ۷/۸۴) خداوند خود پیشاپیش به مؤمنان اعلام می‌کند که آنان را خواهد آزمود و بخشی از این آزمون‌ها شامل رنج‌های بدنی است و مؤمنان و صابرنانی را بشارت داده است که به هنگام مواجهه با این‌گونه سختی‌ها، آن‌ها را معنادار خوانند و خود را از خدایی دانند که به سوی او باز می‌گردند. (بقره، ۲/۱۵۶-۱۵۷)

این اصل در سنت دینی به تفصیل بیان شده و احادیث متعددی به گسترش آن می‌پردازد. بنابر برخی از احادیث، همان‌گونه که زر با آتش آزموده و ناخالصی‌هایش برطرف می‌شود، مؤمن نیز با رنج و سختی آزموده می‌گردد. از این منظر، خداوند «بندگان را به گونه‌گون سختی‌ها می‌آزماید و با مجاهدت‌ها به بندگی‌شان وادار می‌نماید و به ناخوش آینده‌آزمایششان می‌کند تا خودپسندی را از دل‌هاشان بزدايد و خواری و فروتنی را در جان‌هاشان جایگزین فرماید و آن را درهایی سازد گشاده به بخشش او و وسیله‌هایی آماده برای آمرزش او». (شریف رضی، ۱۳۷۳: ۲۱۷)

از دیدگاه اسلام، نه تنها هر نوع اقدامی در جهت خودکشی و یونیزی ممنوع است، بلکه افزون بر آن مسلمانان حق ندارند بر اثر درد و رنج و سختی زندگی، تمنای مرگ کنند و یا آرزوی آن را در دل‌پروراندند. دوران حیات از منظر دینی، فرصتی است برای تحقق خود و شکوفایی خویشتن. در نتیجه، اگر کسی به راه صواب می‌رود، باید از ادامه زندگی خود استقبال کند و اگر هم به بی‌راهه رفته است، باید بکوشد تا از

باقی مانده زندگی خود برای جبران خطاهای گذشته سود بگیرد. هنگامی که حضرت رسول اکرم نزد عباس عموی خود رفت و دید که وی دردمندانه تمنای مرگ می‌کند، او را از این کار بر حذر داشت و فرمود که اگر نیکوکار بوده باشی، در صورتی که عمرت فزون تر گردد، بر نیکوکاری تو افزوده می‌شود و اگر بدکار بوده باشی، فرصتی خواهی یافت تا از آنها بازگردی، پس تمنای مرگ مکن! (مسعد هلالی، ۲۰۰۲: ۹۵) به همین سبب، مسلمانان با آن‌که بر این باورند که درد و درمان از آن خداوند است، در کوشش برای درمان خود کوتاهی نمی‌کنند و به سبب بیماری دست از تلاش نمی‌شویند. (حمیش، ۲۰۰۴: ۲۳۴)

دلایل موافقان یوئیزییا

در برابر کسانی که بر اساس آموزه‌های دینی، یوئیزییا را ممنوع و غیر اخلاقی می‌شمارند، برخی از مدافعان این کار می‌کوشند تا با استناد به دلایل مختلفی آن را از نظر اخلاقی مجاز جلوه دهند و بر درستی آن تأکید نمایند. این دلایل شکل‌های مختلفی دارند، اما آنها را به دو دلیل اصلی می‌توان برگرداند:

الف) اصل خودآیینی

بنیاد اخلاق، حق انتخاب فردی و خودآیینی (autonomy) است. هنگامی می‌توان از اخلاق سخن گفت که فرد بتواند به خواسته خود عمل کند، و سرشت خود را محقق سازد و درباره سرنوشت خود تصمیم بگیرد. بنابراین، اگر کسی به این نتیجه رسید که ادامه زندگی برایش سخت و تحمل‌ناپذیر یا بی‌معناست و بر آن شد تا به آن خاتمه دهد، این حق مسلم اوست که بتواند آن را عملی سازد. تنها قیدی که اصل آزادی فردی یا تعیین سرنوشت خود را محدود می‌کند و اجازه نمی‌دهد که فرد هر چه را خواست عمل کند، رعایت آزادی دیگران است. اصل بنیادی دیگری ما را از اعمالی که به دیگران زیان می‌زند، باز می‌دارد. در نتیجه، اصل عدم زیان (no harm principle)، دامنه آزادی فرد را محدود می‌کند. تفکیک میان حوزه عمومی و خصوصی و خودآیین

دانستن فرد در اجرای خواسته‌های فردی خود که اساس لیبرالیسم است، از آرای کسانی چون جان استوارت میل سرچشمه می‌گیرد. وی در رساله *درباره آزادی بر خودمختاری کامل فرد در امور شخصی خود تأکید می‌کند:*

فرد تنها برای بخشی از رفتار خود در برابر جامعه مسئول است، که به دیگران مربوط شود. در جایی که تنها به خودش مربوط باشد، ناگزیر او، استقلال مطلق دارد. فرد بر خود، بر بدن و ذهنش حاکم است. (Mill, 1997: 48)

بنابر این معیار، می‌توان یوئینیزیا را مجاز شمرد؛ زیرا با توجه به آن که یوئینیزیا عملی فردی و در حوزه خصوصی است و به دیگران زیانی نمی‌رساند، آن را می‌توان مجاز دانست و نظر خواستار آن را محترم شمرد. (Kuhse and Singer, 1998: 276) اگر هر کسی حق زیستن دارد و می‌تواند آن‌گونه که دوست دارد زندگی کند، مشروط بر آن‌که چگونگی زیست او به دیگران زیان نزند، و نوع زندگی مقبول خود را برگزیند، به همان ترتیب حق دارد که چگونگی مرگ خود را انتخاب کند و آن‌گونه که می‌خواهد بمیرد. آن‌چه گذشت خلاصه مهم‌ترین دلیل مدافعان یوئینیزیا بود. (Singer, 1999: 163 and Cohen and Wellman, 2005, 163) در سال ۱۹۹۰ دکتر تیموتی کوئل^۱ به درخواست دایان، ۴۵ ساله، بیمار قدیمی خود که به سرطان خون دچار بود و در صورت تن دادن به معالجه‌ای درازمدت و استفاده از مغز استخوان تا ۲۵ درصد احتمال بهبود او می‌رفت، مقداری باریتورات را برای او تجویز کرد و چگونگی استفاده از آن را به قصد مرگ برایش توضیح داد. کوئل گزارش این ماجرا را در *جورنال پزشکی نیوانگلند* (New England Journal of Medicine) منتشر کرد که در پی نشر این گزارش، دادستان علیه او اقامه دعوا کرد و او را به قتل متهم کرد. لیکن هیأت ژوری او را به دلایلی تبرئه نمود. نمونه‌ای از آن دلایل این بود: «دایان هم خودش خواستار مرگ بود و هم حق مردن را داشت.» (Lafollette, 1997: 23)

1. Timothy Quill.

ب) لزوم شفقت به دیگران

انسان به طور طبیعی خواستار زندگی و ادامه حیات است، و تنها زمانی به یوتنیزیا اقدام می‌کند که درد و رنج بی‌پایان و بیماری درمان‌ناپذیر، او را از پای افکنده باشد و راه برون‌شدی برای او نباشد. در چنین حالتی که ما نمی‌توانیم بیمار متقاضی یوتنیزیا را درمان کنیم، حس انسان دوستی و شفقت به بیماران، به ما حکم می‌کند که حداقل با کشتن او از طریقی آسان و بی‌درد، به درد و رنج او پایان دهیم و اگر نمی‌توانیم زندگی راحتی برایش فراهم سازیم، مرگی آسان برایش فراهم آوریم. نکشتن او به منزله کمک به ادامه رنج اوست. از این جهت، اخلاق حکم می‌کند که با یوتنیزیا، شخص مورد نظر از رنج بی‌معنا و بی‌پایان رها شود. (White, 186 and Kuhse, 1998: 294) در کنار این دو دلیل اساسی، دلایل دیگری را نیز به سود یوتنیزیا درافکنده‌اند، مانند: لزوم اختصاص منابع کم یاب و گران برای آن بیماران، و از کار افتادگی و بر دوش جامعه بودن آنان.

انتقادهای مخالفان یوتنیزیا

مخالفان یوتنیزیا پاسخ‌های گوناگونی به دلایل فوق داده‌اند. برخی از منظر نتیجه‌گرایی و برخی از منظر کانتی، به تحلیل و نقد این دلایل پرداخته‌اند. برخی نیز در مقدمات این دلایل یا چگونگی استناد به آن‌ها تردید کرده‌اند. برای مثال، دانیل کالاهان در ادعای خصوصی بودن یوتنیزیا خدشه می‌کند. و این مسئله را امری متعلق به حوزه عمومی می‌داند. (Cohen and Wellman: 183) دیگران، در مطلق بودن خودآیینی فردی یا آن که بتوان به سادگی میان حوزه عمومی و خصوصی تفاوت گذاشت، تردید می‌کنند. برای نمونه، اگر دو شخص تصمیم بگیرند تا با رضایت کامل دو طرف، دست به دوئل بزنند و یک دیگر را بکشند، آیا کارشان به حوزه خصوصی مربوط می‌شود و یا عمومی؟ اگر خصوصی است، چرا مجامع قانون‌گذار آن را ممنوع کرده‌اند؟ اگر عمومی است، پس چگونه می‌توان با معیاری روشن میان این دو سنخ عمل تفاوت گذاشت؟ هم چنین در مواردی که ادعا می‌شود شخص با رضایت شخصی و با استناد به اصل

خودآیینی تصمیم به یوئیزییا گرفته است، می‌توان نشان داد که در حقیقت وی زیر بار فشار دیگران یا برای کاستن از فشار وارد بر نزدیکان خود و برداشتن بار خود از دوش خانواده یا جامعه به این کار اقدام کرده است، از این رو، به سادگی نمی‌توان از اصل مطلق به نام خودآیینی فردی سخن گفت.

کسانی نیز به استناد به آموزه‌های دینی و در چهارچوب مقبول اعتقادی خود به نقد این دو اصل پرداخته‌اند:

الف) نقد اصل خودآیینی

از نظر مسیحیان (McCoy, 2004: 34) و مسلمانان، خودآیینی و آزادی انتخاب لازمه حیات اخلاقی است، اما دامنه آن شامل اصل حیات نمی‌شود و فرد این حق را ندارد که از خود سلب حیات کند. فرمان پنجم از ده فرمان و آیات متعدد قرآن، مؤمنان را از ارتکاب یوئیزییا و به کارگیری اصل خودآیینی درباره جان خود باز می‌دارد. در نتیجه، مؤمنان به این اصل پاسخ می‌دهند که انسان می‌تواند این اصل را درباره اموال خود یا حتی درباره بخشی از بدن خود، البته برای حفظ دیگر اجزا یا کمک به دیگران، اعمال کند، اما از آن در جهت نفی حیات خود نمی‌تواند سود بگیرد.

در برابر این موضع، برخی استدلال می‌کنند که همان‌طور که انسان می‌تواند برای سلامت کل بدن خود بخشی از آن را قطع کند و از بین ببرد و از باب شرّ کمتر از بخشی از اندام خود چشم بپوشد، چه اشکالی دارد که برای نجات از زندگی رنج بار و درد بی‌پایان، جان خود را بگیرد. توماس آکویناس با طرح این اشکال، به آن پاسخ می‌دهد. انسان دارای اراده آزاد است و می‌تواند از آن در جهت برخی از اعمال مانند بریدن عضوی از خود در هنگام ضرورت استفاده کند. با وجود این، گذر از این زندگی و رفتن به آن جهان و برخوردار شدن از آرامش ابدی، حق انحصاری خداوند است و تنها او می‌تواند جان بندگان خود را بگیرد. مرگ و زندگی از آن خداوند است و تنها او می‌تواند و زندگی می‌بخشد و کسی دیگر در این عرصه نمی‌تواند پای از گلیم خود دراز کند. در نتیجه اصل یوئیزییا مشمول اراده آزاد و اصل خودمختاری نیست. و اگر

کسی ایمان آورد و مرجعیت خداوند را بپذیرد، به هیچ روی نمی‌تواند از یوثنیزیا و اقدام داوطلبانه به کشتن خود برای رهایی از رنج و درد و بیماری پایان ناپذیر سود بجوید.

ب) نقد شفقت به دیگران

ترویج حس شفقت و نوع دوستی، از آموزه‌های اساسی دین است. از دیدگاه اسلام و مسیحیت، همه انسان‌ها زاده یک پدر و مادر هستند و از یک ذات و گوهر به شمار می‌روند. قرآن کریم بر این اصل تأکید می‌کند که همه انسان‌ها از یک زن و مرد پدیدار شده‌اند. (حجرات: ۱/۴۹) پولس نیز با تمثیلی همه انسان‌ها را اعضای یک تن می‌داند. (رساله اول به قرنتیان، ۱۲) این منشأ واحد باید موجب هم‌دردی انسان‌ها با هم شود. پیامبر اکرم در سخن معروفی بر اصل محبت متقابل مؤمنان تأکید کرد و فرمود:

«مَثَلُ مُؤْمِنَانِ جَمَلَةٌ وَحَدٌّ بَيْنَهُمَا رَجُلٌ وَرَجُلٌ فَإِذَا رَجُلٌ رَسَدَ، هَمَّهُ

اندام‌ها آگاهی یابد و رنجور شود. (غزالی: ۱۳۷۴، ۴۱۳/۱)

پولس نیز همین تشبیه را دارد:

اگر یک عضو دردمند گردد سایر اعضا با آن همدرد باشند. (رساله اول به

قرنتیان، ۲۶/۱۲)

سعدی نیز از این آموزه در شعر معروف خود سود جسته است. (سعدی: ۶۶/۱۳۷۴) مؤمنان در این اصل تردید ندارند. آنان با قبول اصل لزوم شفقت و تأکید بر نوع دوستی، کشتن دیگران را شفقت به آنان نمی‌دانند و معتقدند شفقت دینی به دیگران و نوع دوستی به ما حکم می‌کند تا هنگام رویارویی با درد و رنج دیگران، آرامش از کف بدهیم و در پی بر طرف ساختن آن رنج برآییم و هر کمکی از دستان برآید انجام دهیم و اگر هم در بر طرف ساختن رنج آنان کاری نتوانستیم کنیم با هم‌دردی و تسلی خاطر اندکی از رنجشان را بکاهیم، نه آن‌که از سر هم‌دردی به جای بر طرف ساختن رنج، شخص رنجور و به جای کاستن درد، شخص دردمند و به جای زدودن بیماری، شخص بیمار را از پای درآوریم و از این رهگذر، شفقت و نوع دوستی خود را

نشان دهیم. پاپ ژان پل دوم، به درستی بر این نکته انگشت می‌گذارد. (Paulus II: no. 66) واقع آن است که اگر هم کسی به استناد شفقت و نوع دوستی بخواهد یونیزی را توجیه کند، نوعی شفقت واژگونه است.

کمک به درمندان از راه‌های گوناگون امکان دارد: توضیح فلسفه وجودی رنج و یادآوری آیات و روایات گوناگون برای ایشان درباره این‌که این رنج و درد در نهایت مایه پاکی می‌شود، یا همدردی و حضور در کنار بیماران، فراهم ساختن داروهای تسکینی و درمان تسکینی (palliative care). هیچ‌یک از این اقدامات مستلزم کشتن بیمار یا تجویز آن نمی‌شود. سخن کوتاه، از منظر دینی هرچند اصل شفقت و نوع دوستی درست است، به معنای توجیه یونیزی نیست. هم‌چنین به احتمال قوی اگر شفقت به بیمار مجوز قتل او باشد، باید شفقت بیمار به خانواده‌اش را مجوز اقدام به خودکشی او دانست، زیرا در مواردی هزینه نگر داری وی بر دوش خانواده‌اش بسیار سنگینی می‌کند و او می‌تواند از سر شفقت، هرچند دردش طاقت فرسا نباشد، به خودکشی یا یونیزی اقدام کند.

دشواری دیگر در این مسئله به دست دادن معیاری است که بر اساس آن بتوان میان درد تحمل‌پذیر و درد تحمل‌ناپذیر تفاوت گذاشت. کاهالان می‌گویند در کنفرانسی در سال ۱۹۹۱ در حضور متخصصان و رهبران جنبش یونیزی، از پزشکان پرسیدم که آیا در این مورد معیار اعتمادپذیری وجود دارد که آنان جواب منفی دادند. (Cohen and Wellman: 188)

موافقان یونیزی در جهت تأکید بر اصل شفقت، گاه به تجربه شهودی ارجاع می‌دهند و آن را گواه درستی دیدگاه خود برمی‌شمردند. برای مثال، ما با دیدن نوزاد ناقص‌الخلقه یا فرد سال خورده‌ای که سالیان درازی در بستر افتاده و قادر به حرکت کردن، سخن گفتن و حتی تکان دادن دستان خود نیست و بدن او را زخم بستر پوشانده و باید همواره مراقب او بود، ممکن است در دل بگوییم که مرگ برای چنین کسی از زندگی بهتر است و اگر ما به جای او بودیم ترجیح می‌دادیم که بمیریم تا این زندگی

دردبار را تحمل کنیم. این تجربه ما را از هرگونه استدلالی به سود یونیزیا بی‌نیاز می‌کند و گویای همان شفقتی است که این عمل را توجیه می‌کند. با وجود این، واقع آن است که از این حس عاطفی برای توجیه اخلاقی یونیزیا نمی‌توان بهره گرفت. همان گونه که استاینباک نشان داده است، به دلیل طاقت نیاوردن دیگران از نگاه به کودک در آستانه مرگ و درمان ناپذیر و این که برای او مرگ را بهتر از زندگی می‌دانند، نمی‌توان نتیجه منطقی گرفت که همان کودک نیز چنین تصویری از زندگی خود دارد و مرگ را بر زندگی ترجیح می‌دهد. (White: 205) به نوشته فیلیپا فوت، دیمتری پانین، در ضمن بیان خاطرات و مشاهدات خود از بازداشتگاه‌های استالین، و چگونگی زیست در آنجا آن را با مرگ آنی چنین مقایسه کرده است:

«مرگ بر اثر گلوله در مقایسه با آن چه میلیونها نفر در آنجا تحمل می‌کردند و بر اثر گرسنگی جان می‌دادند، نعمت به شمار می‌رفت. (Cahn and Markie: 784)

بدین ترتیب، از دید بیننده بیرونی، شفقت به این زندانیان که به گونه‌ای بی‌رحمانه تحقیر می‌شدند و به مرگی تدریجی و دردناک محکوم شده بودند، حکم می‌کرد که به گونه‌ای بی‌درد و آسان به زندگی آنان خاتمه داده شود. اما خود آن قربانیان این گونه به زندگی خود نگاه نمی‌کردند. به گفته پانین نکته جالب آن بود که در این شرایط دردناک، مسئله خودکشی مطرح نبود و: «به مقداری که زندگی نومیدانه‌تر می‌شد، زندانیان مصمم‌تر به ادامه حیات می‌شدند.» (Ibid: 785) دکتر ویکتور فرانکل نیز که در بازداشتگاه‌های نازی اسیر بود و در آنجا اعضای خانواده خود را از دست داد، همین تجربه را از سر گذراند و آن را گزارش کرد. (فرانکل: ۱۳۶۸) بدین ترتیب، از این شهود به آن نتیجه منطقی نمی‌توان رسید، جز از راه تحمیل ارزش‌های خود به شخص مورد نظر و دردمند.

نتیجه گیری

مسیحیان و مسلمانان درباره یوئیزییا موضعی بسیار همانند دارند و به استناد متون مقدس خود و براساس آموزه‌های دینی، بر این باورند که تنها خداوند اختیار مرگ و زندگی را به عهده دارد و کسی نمی‌تواند از سر دل سوزی و برای رهایی از درد و رنج، خود یا دیگری را بکشد. این کار با هر انگیزه‌ای صورت گیرد، قتل نفس است و خلاف فرمان صریح خداوند. مهم‌ترین دلایل توجیه اخلاقی یوئیزییا، یعنی اصل خودآیینی و شفقت به دیگران، نیز در برابر این دیدگاه دینی تاب ایستادگی ندارد و مؤمنان مسیحی و مسلمان با قبول دو اصل بالا، در دامنه و تفسیر آن‌ها با موافقان یوئیزییا اختلاف نظر جدی دارند. از نظر آنان خودمختاری انسان شامل حق کشتن خود نمی‌گردد و قانون تشریحی خداوند از چنین کاری باز می‌دارد. هم چنین لازمه شفقت و محبت به دیگران، تلاش برای کاستن یا توجیه درد است، نه کشتن دردمند. این موضع دینی از نظر اخلاقی و فلسفی دفاع پذیرتر از دیدگاه رقیب می‌نماید که از وجود درد می‌خواهد به جواز قتل برسد. از منظر دینی، یوئیزییا، بر خلاف فرمان خداوند، مغایر طبیعت انسانی و بر ضد غریزه حیات به شمار می‌رود و موجب نقض کرامت انسانی است؛ زیرا کرامت انسانی با تحقق اهداف وی کامل می‌گردد و این کار در گرو حیات وی است. از این رو، اقدام به بازداشتن از حیات، یعنی نادیده انگاشتن امکانات و فرصت شکوفا کننده و گسترش دهنده ابعاد وجودی انسان.

کتاب نامه

۱. حمیش، عبدالحق، *قضايا فقهیه معاصره، الشارقه، جامعه الشارقه*، ۲۰۰۴.
۲. دورکیم، امیل، *خودکشی*، ترجمه نادر سالار زاده امیری، تهران، دانشگاه علامه طباطبایی، ۱۳۷۸.
۳. سعدی، گلستان، *تصحیح غلام حسین یوسفی*، تهران، خوارزمی، ۱۳۷۴.

۴. شریف رضی، (گردآورنده)، نهج البلاغه، ترجمه سید جعفر شهیدی، تهران، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۳.
۵. غزالی، ابوحامد محمد، کیمیای سعادت، به کوشش حسین خدیو جم، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴.
۶. فرانکل، ویکتور، پزشک و روح، ترجمه فرخ سیف بهزاد، تهران، نشر و پخش ویس، ۱۳۶۸.
۷. کتاب مقدس، انگلستان، انتشارات ایلام، ۲۰۰۲.
۸. مسعد هلالی، سعدالدین، قضیه المسنین الکبار المعاصرة و احکامهم الخاصة فی الفقه الاسلامی دراسة فقهية مقارنة، کویت، جامعه الکویت، ۲۰۰۲.
۹. مکی عاملی، محمد بن جمال الدین، اللمعة دمشقیه، تصحیح سید محمد کلانتر، نجف، جامعه النجف الدینیه، بی تاریخ.

10. Becker, Lawrence C., and Charlotte B. Becker, Encyclopedia of Ethics, London, Routledge, 2001.
11. Cahn, Steven M., and Peter Markie, Ethics; History, theory, and contemporary issues, Oxford, Oxford University Press, 1998.
12. Clarke, Paul Barry, and Andrew Linzey, Dictionary of Ethics, Theology and Society, London, Routledge, 1996.
13. Cohen, Andrew I. and Christopher Heath Wellman, Contemporary Debates in Applied Ethics, USA, Blackwell Publishing, 2005.
14. Curzer, Howard J., Ethical Theory and Moral Problems, Canada, Wadsworth Publishing Company, 1998.
15. Declaration on Euthanasia, Sacred Congregation for the Doctrine of the Faith, Available at: vatican.va.
16. Kuhse, Helga and Peter Singer, A Companion to Bioethics, USA, Blackwell Publishers, 1998.
17. Lafollette, Hugh, Ethics in Practice: An Anthology, Oxford, Blackwell Publishers, 1997.
18. McCoy, Alban, an Intelligent Person's guide to Christian Ethics, London, Continuum, 2004.
19. Mil, John Stewart, Mill Texts, Commentaries, Selected and Edited by Alan Ryan, New York, W.W. Norton & Company, 1997.
20. Onions, C. T., The Shorter Oxford English Dictionary, Oxford, Clarendon Press, 1998.

21. Paulus PP. II, Ioannes, Evangelium Vitae, to the Bishops Priests and Deacons Men and Women religious lay Faithful and all People of Good Will on the Value and Inviolability of Human Life, Vatican City, 1995.
22. Rachels, James, The Right Thing to Do; Basic Readings in Moral Philosophy, New York, Random House, 1989.
23. Singer(1993), Peter, A Companion to Ethics, Oxford, Blackwell Publishers.
24. Singer, Peter, Practical Ethics, USA, Cambridge University Press, 1996.
25. The Bible, Authorized version, Editor John Stirling, London, The British & Foreign Bible Society, 1960.
26. White, James, Contemporary Moral Problems, USA, West Publishing Company, 1997.